

سیمین قلم و تیغ درم در شاهنامه فردوسی

دکتر چنگیز مولایی^۱

چکیده

در شاهنامه فردوسی، بیت زیر در توصیف زیبایی‌های رودابه، دختر مهربان آمده است:

دو نرگس دژم و دو ابرو به خم ستون دو ابرو چو سیمین قلم

تعدادی از دستنویس‌های شاهنامه به جای «سیمین قلم» در این بیت «تیغ دژم» یا «تیغ درم» آورده‌اند. برخی از محققان ضبط «تیغ درم» را بر گونه‌های «تیغ دژم» و «سیمین قلم» (ضبط مختار خالقی مطلق) ترجیح می‌دهند و معتقد هستند که «تیغ درم» ابتدا به «تیغ قلم» (قلمتراش؟) گشتگی یافته و بعدها گروهی از کتاب «تیغ قلم» را به کلی مسخ و ساده کرده، به «سیمین قلم» گردانده‌اند؛ گذشته از این، احتمال داده شده است که لفظ «درم» در این ترکیب ربطی به واژه معروف درم (مسکوک سیمین) ندارد، بلکه در این مورد واژه را باید به فتح اول و دوم، یعنی «دژم» خواند و «کارد، چاقو» و یا ابزاری از این دست معنی کرد. از یک سو، قراین زبانی نشان می‌دهد که وجود واژه‌ای به صورت «دژم» در زبان فارسی غیرمحمتمل است و واژه «درم» در ترکیب «تیغ درم» در همان معنی معروف خود، یعنی «مسکوک سیمین» استعمال شده است و استبعادی ندارد که فردوسی به علاقه جنسیت از «درم» معنی «نقره» اراده کرده و «تیغ درم» را در معنی «تیغی از نقره» به کار برده باشد؛ از سوی دیگر شواهد موجود در خود شاهنامه و متن‌های دیگر فارسی به خوبی حاکی از آن است که ترکیب «سیمین قلم» در بیت مورد بحث و همچنین در بیت

دو یاقوت خندان دو نرگس دژم ستون دو ابرو چو سیمین قلم

که در شاهنامه در توصیف سودابه آمده است، همانند ترکیب «تیغ درم» ترکیبی اصیل و یقیناً از خود فردوسی است.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه فردوسی، تیغ دژم، تیغ درم، سیمین قلم.

۱- دانشیار گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تبریز cmowlae@yahoo.com.au

مقدمه

در داستان زال و رودابه از شاهنامه فردوسی، هنگامی که کنیزکان دختِ مهرباب را ریدک پور سام روبرو می‌شوند و ریدک زبان به ستایش زال می‌گشاید، یکی از کنیزکان در پاسخ به ریدک، در توصیف زیبایی‌های بانوی خود ابیاتی ذکر می‌کند که بیت‌های آغازین آن مطابق شاهنامه طبع مسکو (۱/۱۶۵، بیت‌های ۴۴۰-۴۴۳) و آخرین متن ویراسته علمی - انتقادی شاهنامه به اهتمام آقای دکتر خالقی مطلق (۱/۱۹۲، بیت‌های ۴۱۰-۴۱۳) چنین است:

پرس‌تنده با کودک ماه روی	بخندید و گفتش که چندین مگوی
که ماهی است مهرباب را در سرای	به یک سر ز شاه تو برتر به پای
به بالای ساج است و هم رنگ عاج	یکی ایزدی بر سر از مشک تاج
دو نرگس دژم و دو ابرو به خم	ستون دو ابرو چو سیمین قلم

باز پسین بیت از ابیات فوق در شاهنامه ویراسته رستم علی‌یف و محمدنوری عثمانف (ج ۱، ص ۱۷۴) به این صورت ضبط شده‌است:

دو نرگس دژم و دو ابرو به خم ستون دو ابرو چو تیغ دژم

آقای دکتر رواقی در دفتر دوم از واژه‌های ناشناخته شاهنامه (صص ۱۷-۲۰) با استناد به چاپ اخیر، ضبط «تیغ دژم» را صورت نادرستی از «تیغ درم» دانسته و اظهار کرده‌اند که «تیغ» در این جا به معنی «لبه و کناره» است و «تیغ درم» لبه و پهلو و کنار درم می‌تواند باشد که چون نازک است بینی را از باب قلمی بودن و باریک بودن به آن تشبیه کرده‌اند. به عقیده دکتر رواقی همین تصحیف و گشتگی در بیت زیر نیز دیده می‌شود که باز در شاهنامه، اما این بار در داستان بهرام چوبین و کشتن شیر کپی به دست سردار ایرانی، در وصف دختر خاقان چنین آمده است:

دو لب سرخ و بینی چو تیغ دژم دو بیجاده خندان و نرگس دژم

تردید نیست که در نقل بیت اخیر اشتباهی روی داده، چه در متن شاهنامه طبع مسکو (ج ۹، ص ۱۴۵، بیت ۲۲۹۳) که علی رواقی بیت شاهد را از همان جا نقل کرده، صراحتاً به جای «تیغ دژم» صورت «تیغ قلم» آمده است و نهایتاً ایرادی که ایشان از لحاظ قافیه بر بیت وارد دانسته‌اند، خود به خود منتفی است. آقای دکتر رواقی در تأیید نظر خود و اثبات صحت ضبط تیغ درم، سه شاهد از داستان سمک عیار پیدا کرده‌اند که در هر سه مورد بینی سه شخصیت داستانی یعنی مه‌پری (۱۳/۱)، ماهانه (همان: ۶۲۲) و آبان‌دخت (۱۱۸/۲) به «تیغ درم» تشبیه شده است. البته از سه شاهدهی که از داستان سمک عیار نقل شده، شاهد نخست مشکوک است و به نظر می‌رسد در صفحه ۱۳ سمک عیار مشبه به فقط «تیغ» بوده و لفظ «درم» را مصحح دانشمند آن، مرحوم استاد خانلری، شاید به قرینه دو شاهد دیگر به متن افزوده است.

خالقی مطلق (۱۳۶۶: ۱۸۵۳/۲) ضمن مقاله‌ای چنین احتمالی را پذیرفتنی ندانسته و اظهار کرده است که تیغ قلم در داستان بهرام چوبین در وصف دختر خاقان چین، گشته «سیمین قلم» است و در تشبیه بینی به سیمین قلم جای ایرادی نمی‌تواند باشد و «تیغ درم» نیز هر کجا که در شاهنامه در تشبیه بینی آمده، گشته «میخ درم» است که در برخی از دستنویس‌های شاهنامه هست و آن افزاری بوده است که بر آن نقش سکه را می‌کنده‌اند و در زدن سکه به کار می‌رفته است.

بحث درباره صحت ضبط یکی از این دو ترکیب به این دو مقاله محدود نشد. هشت سال پس از انتشار مقاله خالقی مطلق یعنی در سال ۱۳۷۴ آقای دکتر محمود امیدسالار مجدداً به بررسی این موضوع پرداختند و بر اساس ضبط غالب در نسخه‌های خطی شاهنامه و وجه اشتقاقی که برای واژه «درم» در ترکیب «تیغ درم» در نظر گرفتند، گونه «تیغ درم» را بر «سیمین قلم» ترجیح دادند، اما برای «تیغ درم» تعبیر دیگری ارائه کردند. پیش از پرداختن به ذکر جزئیات نظر ایشان، ضروری است تا نسخه بدل‌های «سیمین قلم» در بیت مربوط به توصیف

رودابه، بر اساس ضبط آقای دکتر خالقی مطلق در دفتر اول، مجدداً بررسی شود. مصحح فاضل و دانشمند شاهنامه در بیت

دو نرگس دژم و دو ابرو به خم ستون دو ابرو چو سیمین قلم

ترکیب سیمین قلم را از روی نسخه های ف (= فلورانس ۶۱۴ ه.، لن (= لنینگراد ۷۳۳ ه.، پ (= پاریس ۸۴۴ ه.، ب (= برلین ۸۹۴ ه.) برگزیده اند. ضبط باقی نسخه ها به این شرح است:

۱. نسخه های ل (= لندن ۶۷۵ ه.، س (= طوپقاپوسرای استانبول ۷۳۱ ه.، ق (= قاهره ۷۴۱ ه.، ل^۲ (= دستنویس دوم لندن ۸۹۱ ه.، س^۲ (= دستنویس دوم طوپقاپوسرای ۹۰۳ ه.): « تیغ درم».

۲. نسخه های ق^۲ (= دستنویس دوم قاهره ۷۹۶ ه.، و (= واتیکان ۸۴۸ ه.، آ (= آکسفورد ۸۵۲ ه.، لن^۲ (= دستنویس دوم لنینگراد ۸۹۱ ه.): « تیغ دژم».

۳. نسخه های لی (= لیدن ۸۴۰ ه.، و ل^۳ (= دستنویس سوم لندن ۸۴۱ ه.): « تیغ قلم».

بدین ترتیب از بررسی نسخه بدل های بیت مورد بحث معلوم می شود که از مجموع پانزده نسخه خطی اساس تصحیح دفتر اول، یازده نسخه خطی در این ترکیب لفظ «تیغ» را نگه داشته اند و از این یازده نسخه، نه دستنویس یا «تیغ درم» دارند و یا ضبطی که فقط از لحاظ نقطه با «تیغ درم» متفاوت است و دو نسخه دیگر نیز ترکیب را به صورت «تیغ قلم» آورده اند، اما تفصیل نسخه بدل های بیت دیگر، یعنی بیتهایی که در وصف دختر خاقان چین در داستان بهرام چوبین آمده، به این شرح است: شایان ذکر است که این بیت در طبع مسکو (۲۲۹۳/۱۴۵/۹) به صورت

دو لب سرخ و بینی چو تیغ قلم دو بیجاده خندان و نرگس دژم

و در چاپ آقای دکتر خالقی مطلق (۲۳۱۰/۱۷۷/۸) به صورت

دو لب سرخ و بینی چو تیغ درم دو بیجاده خندان و نرگس دژم

ضبط شده است. آقای دکتر خالقی مطلق تیغ درم را در این بیت از روی دستنویس‌های س، ک (= کراچی ۷۵۲ ه) ل، ل^۳، پ انتخاب کرده‌اند. در دستنویس‌های دیگر، این ضبط‌ها مشاهده می‌شود:

۱. ل، ل^۲، س: تیغ ڈژم.

۲. ق^۲ لی، و، لن^۲: تیغ قلم (ضبط مختار مصححان چاپ مسکو).

۳. آ: تیغ و درم

۴. ب: میخ درم (قرائت مختار مول، ۱۰۱/۷، بیت ۲۳۷۴)

۵. ق: دو لب چون گل و بینی از غنچه کم.

در این بیت نیز سیزده نسخه خطی در لفظ «تیغ» با هم اتفاق دارند و اختلاف نه نسخه خطی هم بر سر ضبط درم یا ڈژم، فقط اختلاف در نقطه است. با توجه به این که کار برد «تیغ درم» در سمسک عیار به عنوان مشبه به بینی امری قطعی است، آقای دکتر امیدسالار (۱۳۸۱): (۱۲۹-۱۲۴) احتمال داده‌اند که صورت صحیح ترکیب در هر دو بیت در متن اصلی و اولیه شاهنامه (urtext) «تیغ درم» بوده، اما بعدها کاتبان آن را به صورت‌های «تیغ ڈژم»، «میخ درم»، «تیغ قلم» و نهایتاً صورت ساده شده «سیمین قلم» تصحیف کرده‌اند. به گمان ایشان واژه «درم» در این ترکیب ربطی به مسکوک نقره ندارد، بلکه احتمالاً تلفظ آن به فتح حرف‌های اول و دوم یعنی «دَرَم» و معنی آن «کارد، چاقو و ابزار از این دست» بوده و شاید از ریشه ایرانی باستان dar- «بریدن، شکافتن» (اوستایی dar-، سنسکریت dr- «پاره کردن، شقه کردن» مشتق است. لغات یونانی δέρω به معنی «پوست کندن»، انگلیسی باستان teran و انگلیسی میانه tere، انگلیسی to tear (قس. آلمانی باستان zeran و fir-zeran به معنی «از بین بردن، نابود کردن» و آلمانی جدید verzehren «صرف کردن، تلف کردن») از همین ریشه هستند که در اصل هند و اروپایی به صورت dar-* قابل بازسازی است. به عقیده این محقق واژه «دَرَم» در معنی «کارد» یک بار هم در عبارت زیر از کتاب تحفه الغرائب منسوب به محمد بن ایوب

الحاسب (ص ۱۹۵) به کار رفته است: « بوم را بگیری و به درم تیزکرده بگشی، یک چشمش باز ماند و یکی فراز شود ».

چنان‌که ملاحظه می‌شود، این نظریه مبتنی بر سه اصل اساسی است:

الف) از بررسی نسخه‌های خطی معلوم می‌شود که ضبط «تیغ درم» در این بیت، ضبط غالب است و مهم‌تر از همه این که گونه «درم» نسبت به گونه‌های دیگر قرائت دشوار است.

ب) ملاحظات ریشه شناختی نشان می‌دهد که لفظ درم به فتح حرف‌های اول و دوم به معنی کارد است و تشبیه باریکی‌بینی به لبه کارد تشبیه جالب و رسایی به نظر می‌رسد.

ج) واژه درم در این معنی علاوه بر شاهنامه، در برخی دیگر از متون فارسی، یعنی در سمک عیار و تحفه الغرائب به کار رفته است.

در مورد بند الف شایان ذکر است که هر سه دانشمند در بحث بر سر ضبط تیغ درم و یا گونه‌های دیگر آن در دستنویس‌های شاهنامه، تنها به این دو بیت استناد کرده‌اند، فقط دکتر امیدسالار شاهد سومی از یکی از دستنویس‌های شاهنامه (دستنویس موزه کراچی مورخ ۷۵۲) پیدا کرده است که در آن «تیغ درم» در توصیف دختر کید هندی در بیت زیر استعمال شده است:

دو ابرو کمان و دو نرگس دژم ستون دو بینی چو تیغ درم

نیازی به تذکر نیست که سستی و ضعف مصراع دوم بیت کاملاً آشکار است و هرگاه ضبط صحیح آن را چنان‌که خالقی مطلق - امیدسالار (۲۸/۶، بیت ۳۴۵) از روی نسخ معتبر برگزیده‌اند، به صورت «سر زلفکان تاب داده به خم» در نظر بگیریم، عملاً این بیت اهمیت خود را به عنوان شاهی برای ضبط «تیغ درم» از دست خواهد داد. اما نگارنده در جای دیگری از شاهنامه به بیتی بر خورده‌ام که هم از لحاظ صورت و هم از لحاظ معنی دقیقاً مشابه و قرینه بیتی است که در توصیف رودابه به کار رفته است. شاهد مورد نظر در جلد دوم شاهنامه (بر اساس چاپ خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۷۵/ بیت ۱۲۱) در بیان زیبایی سودابه دختر شاه هاماوران و بانوی شهر ایران استعمال شده است، آن بیت این است:

دو یاقوت خندان دو نرگس دژم ستون دو ابرو چو سیمین قلم

متأسفانه من به همه دستنویس‌های اساس طبع دفتر دوم شاهنامه دسترسی ندارم تا مستقیماً و بدون واسطه به بررسی ضبط این بیت در نسخه‌های خطی بپردازم؛ خوشبختانه آقای دکتر خالقی مطلق این راه دشوار طاقت سوز را پیشتر پیموده و سختی‌ها و درشتی‌های آن را هموار کرده و با دقت و وسواس کم نظیر علمی خود در ضبط اختلافات جمیع نسخ، متنی را ترتیب داده‌است که پژوهشگران را از مراجعه مستقیم به دستنویس‌ها بی‌نیاز می‌کند. با مراجعه به حواشی مربوط به این بیت در دفتر دوم شاهنامه (ص ۷۵) معلوم می‌شود که از مجموع پانزده دستنویس اساس تصحیح این دفتر، چهارده دستنویس در ضبط «سیمین قلم» اتفاق دارند و فقط دستنویس دوم دارالکتب قاهره، مورخ ۷۹۶ به جای «سیمین قلم»، «تیغ درم» آورده‌است. وحدت چهارده دستنویس در این بیت آشکارا، اصالت ضبط «سیمین قلم» را نشان می‌دهد، مگر آنکه ثابت شود دستنویس مورخ ۷۹۶ قاهره در اینجا ضبط اصح را نگه داشته‌است. به عبارت دیگر بر اساس قانون ترجیح قرائت دشوار (*lectio difficilior*) در تصحیح متون قدیمه، معتقد به دشوار بودن «تیغ درم» نسبت به «سیمین قلم» باشیم، اما از آن‌جا که نه قرینه‌ای در دست است که به این نسخه در میان دیگر دستنویس‌های کهن و معتبر، اعتبار و امتیازی ویژه ببخشد و این تصور را به پیش آورد که دستنویس مورد بحث از روی نسخه مادر (یکی از دو تحریر ۳۸۴ یا ۴۰۰ ه. و یا حداقل از روی نسخه‌ای نزدیک به اصل استنساخ شده‌است و نه دلایل کافی برای دشوار بودن قرائت «تیغ درم» در دست است، دست کم در این بیت باید «تیغ درم» را قرائتی مشکوک تلقی کرد. تنها قرینه‌ای که بر پایه نظر امیدسالار می‌تواند «تیغ درم» را به عنوان قرائتی دشوار جلوه‌گر سازد، معنی «کارد، چاقو» است که بر مبنای ملاحظات ریشه‌شناختی برای واژه «درم» در نظر گرفته شده، اما در هیچ‌یک از فرهنگ‌های فارسی ضبط نشده‌است و ظاهراً همین معنی مفروض واژه را به لغتی شاذ یا به تعبیر فرنگی‌ها *hapax* تبدیل کرده‌است، اما واقعیت این است که قراین زبانی و ملاحظات زبان‌شناختی نه این معنی واژه را تأیید می‌کند و نه وجه اشتقاقی را که برای آن ارائه شده است.

پیشتر یادآوری کردیم بر مبنای فقه اللغه‌ای که دکتر امیدسالار ارائه کرده، واژه «درم» به معنی «کارد، چاقو» از ایرانی باستان *-dar** «بریدن، شکافتن» مشتق است و اصل هند و اروپایی

این ریشه را با توجه به مشتقاتی که از آن در زبان‌های یونانی و ژرمنی بر جای مانده است، می‌توان به صورت *dar-** در نظر گرفت (همان: ۱۲۸-۱۲۹). اما تحولاتی که در نظام صوتی زبان‌های منشعب از هندواروپایی به وجود آمده، چنین احتمالی را تأیید نمی‌کند. بر اساس آنچه که در «لغتنامه ریشه‌شناسی هند و اروپایی» تألیف پوکورنی (پوکورنی^۱، ۱۹۵۹: ۲۰۶-۲۰۸) آمده است، ریشه مورد بحث ما هم‌ریشه‌های متعددی در دیگر زبان‌های هند و اروپایی دارد که از آن میان فقط به ذکر چند نمونه که خود آقای امیدسالار هم به تعدادی از آنها استناد کرده‌اند، بسنده می‌کنیم؛ از آن جمله است واژه‌های *δέρω* «پوست کندن»، *δέρις* «جامه چرمی»، *δέρμα* و *δέρας* به معنی «پوست» در زبان یونانی؛ گونه *teran* در ژرمنی باستان به معنی «پاره کردن»، آلمانی باستان *zeran* و *fir-zeran* «پاره کردن، تخریب کردن»، آلمانی میانه *verzern*، آلمانی نو *verzehren* «صرف کردن، تلف کردن»؛ انگلیسی باستان *teran*، انگلیسی میانه *tere*، انگلیسی نو *to tear*؛ همه این لغات صراحتاً نشان می‌دهند صورت مفروض هند و اروپایی ریشه‌ای که اصل و منشأ این الفاظ می‌تواند باشد، چنان‌که پوکورنی معین کرده‌است، عبارت است از *der-**، نه *dar-**؛ زیرا مصوت هند و اروپایی *a* که امروزه دیگر دانشمندان اعتقادی به وجود آن در زبان هند و اروپایی مادر ندارند و آن را صورت تحول یافته *h₂e* می‌دانند (بیکر^۲، ۱۹۵۹: ۱۳۸)، در هیچ‌یک از زبان‌های منشعب از این خانواده زبانی به صوت *e* بدل نشده‌است؛ بلکه بر عکس، مصوت *e* در هند و اروپایی در زبان‌های هندی و ایرانی به *a* تبدیل شده، اما در زبان‌های یونانی، لاتینی، گوتیک، آلمانی، لیتوانی به همان صورت *e* باقی مانده‌است (نک، همان: ۱۴۲).

بازمانده ریشه هند و اروپایی *der-** در زبان‌های ایرانی باستان به صورت *dar-* تنها در متن‌های اوستایی دیده می‌شود و شواهد اوستایی به وضوح نشان می‌دهد که معنی این ریشه «شکافتن، پاره کردن، شقه کردن» بوده (بارتولومه^۳، ۱۹۰۴: ۶۸۹) چنانکه معادل آن در هندی

1- Pokorny

2- Beekes

3- Bartholomae

باستان نیز دقیقاً در همین معنی استعمال شده است، قس. *dárdarti* فعل مضارع سوم شخص مفرد گذرا به معنی «می شکافد، پاره می کند» از ماده مضاعف *-dardar* از ریشه *-dar-* (نک. مایرهورف^۱، ۱۹۳۶: ج ۲/۲). ریشه *-dar-* در زبان اوستایی با تعدادی پیشوند در معانی ثانوی دیگری از جمله با پیشوند *auua* و *parōi* به معنی «شکافتن، دو نیم کردن»، (نک. بارتولومه، ۱۹۰۴: Col. ۱۷۳)، با پیشوند *pairi* «کشیدن با پیچاندن، پیچاندن (گوش)» و با پیشوند *niš* «پاره کردن» و در مفهوم «بیرون کشیدن (بچه از شکم زن حامله)» (نک. *Ibid. col. 689*) به کار رفته است. از این ریشه مشتقات زیادی در زبان‌های ایرانی میانه و نو در معانی «پاره کردن و پاره شدن، محو کردن، پاک کردن، قطعه قطعه کردن، کندن (موی و پوست)» بر جای مانده است که چوینگ همه آنها را ذیل ریشه *-dar-*^۲ گرد آوری کرده است (نک. چوینگ^۳، ۲۰۰۷: ۵۹-۶۰). از میان این مشتقات، رعایت اختصار را، فقط به ذکر بازمانده‌های این ریشه در زبان فارسی می‌پردازم؛ در زبان فارسی مصدر جعلی «دریدن» و ماده مضارع «در-» یا «در-» > فارسی میانه *-darr-* > ایرانی باستان *-darna-** (قس. اوستایی *dərənənti* فعل مضارع سوم شخص جمع گذرا در وندیداد، فرگرد ۱۹ بند ۲۸) و واژه «در / دره» (> فارسی میانه *darrag* > ایرانی باستان *-darnaka-** (قس. بیلی^۴، ۱۹۷۹: ۱۵۲) مستقیماً از این ریشه مشتق شده-اند و مصدر «درودن» (= درو کردن) > فارسی میانه *drūdan* > ایرانی باستان *-drūta-** و ماده مضارع «درو-» > فارسی میانه *-draw-* > ایرانی باستان *-drav-** یا *-drū-** (> هند و اروپایی *-dr- eu**) با افزایه *u* گسترشی از این ریشه است (نک. پوکورنی، ۱۹۵۹: ۲۰۸ و بیلی، ۱۹۷۹: ۱۶۸)، نیز نک. ابوالقاسمی، ۱۳۷۳، ص ۵۳؛ منصوری، ۱۳۸۴، ص ۱۳۴-۱۳۵). شاید واژه فارسی «درد» (> فارسی میانه *dard*) نیز مربوط به همین ریشه باشد (نک. پوکورنی، ۱۹۵۹: ۲۰۷).

علاوه بر واژه‌های یاد شده فارسی، من، نخست در برهان قاطع (ج ۲، ص ۸۴۱) واژه‌ای به صورت «درنه» پیدا کردم که بنا به ضبط صاحب برهان به کسر اول و سکون ثانی و فتح ثالث «تیغ و شمشیر آبدار را گویند». بعدها متوجه شدم این لغت در فرهنگ جهانگیری (ج ۱،

1- Mayrhofer
2- Cheung
3- Bailey

ص ۹۸۵) هم در معنی « تیغ » ضبط شده است. در خصوص این واژه تا کنون وجه اشتقاقی ارائه نشده است، یا حد اقل من ندیده‌ام. به نظر می‌رسد ارتباط این لغت با ریشه *dar-* در ایرانی باستان قطعی باشد، بر همین اساس تصور می‌کنم گونه ایرانی باستان آن را می‌توان به صورت **dr̥naka** بازسازی کرد، و با توجه به ابقای گروه صوتی *m* در واژه فارسی «درنه» می‌توان احتمال داد که این واژه از طریق پهلوی اشکانی که در آن *m* ایرانی باستان بدون تحول باقی می‌ماند، به زبان فارسی رسیده است. نکته قابل توجه درباره واژه مورد بحث، معنایی است که مؤلف برهان قاطع برای آن ضبط کرده و این معنی تا حدودی مشابه مفهومی است که آقای امیدسالار برای واژه «درَم» در نظر گرفته است. حال باید دید که آیا واژه «درَم» واقعاً می‌تواند در موازای «درنه» مشتق از ریشه *dar-* و به معنی «کارد، چاقو» و یا ابزاری از این دست باشد؟ بر اساس پاره‌ای از فراین و شواهد زبانی و قوانین زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی اگر احتمال چنین امری محال نباشد، بسیار ضعیف است.

هرگاه تصور کنیم که واژه «درَم» نیز مانند «درنه» واقعاً از ریشه *dar-* به معنی «شکافتن، پاره کردن» مشتق شده و به معنی «کارد، چاقو» بوده است، در این صورت وجود حرف «م» در واژه صراحتاً نشان می‌دهد پسوندی که در اینجا از ریشه *dar-* اسم مشتق ساخته است، تنها می‌تواند یکی از پسوندهای *ma-* یا *man-* باشد و چنانکه می‌دانیم هر دو پسوند در ایرانی باستان جزء پسوندهای اولیه هستند و برای ساختن اسم یا صفت مستقیماً به ریشه افزوده می‌شوند، مانند *dāman-* اسم خستی به معنی «آفریده، مخلوق» از ریشه *dā-* «آفریدن»؛ *aoman-* صفت: «یاور، حامی» از ریشه *auu-* «یاری کردن»؛ *haoma-* اسم مذکر: «هوم» از ریشه *hauu-* «فشردن»؛ *bāma-* صفت: «درخشان» از ریشه *bā-* «درخشیدن». در *اوستا* فقط یکبار پسوند *man-* به عنوان پسوند ثانوی در ساختمان واژه‌ای مبهم به صورت *vārəθman-* دیده شده است که ظاهراً معنی آن «جوشن» بوده است، اما چنانکه مالاندرا^۱ (مالاندرا، ۱۹۷۳: ۲۸۳-۴) نشان داده است، نه معنی واژه قطعی است و نه اشتقاق آن روشن. در هر حال مطابق قاعده واژه‌سازی در ایرانی باستان از الحاق مستقیم این دو پسوند به درجه ضعیف ریشه *dar-* صورت های فرضی **dr̥ma** و **dr̥man** و با پیوستن این پسوندها به درجه متوسط

1- Malandra

ریشه، گونه‌های *darma-** و *darman-** قابل بازسازی است. خوشبختانه برابر یا معادل دو شکل اخیرالذکر که دو شکل نخست هم صورت ضعیف این گونه‌ها محسوب می‌شوند، در هندی باستان به صورت *darmán-* / *darmá-* در معنی «مخرب، ویرانگر» استعمال شده است (گرسمان^۱، ۱۹۶۴: Col. ۵۸۰؛ مایرهوز، ۱۹۶۳: ج ۲/۲۳) و به نظر می‌رسد هرگاه این دو شکل در ایرانی باستان هم استعمال می‌شد، معنایی مغایر با معنی معادل خود در هندی باستان نمی‌توانست داشته باشد. حتی اگر این امر را نادیده بگیریم و کاربرد گونه‌های بازساخته مذکور را در معنی «کارد یا چاقو» نوعی گسترش معنایی از معنی اصلی تصور کنیم، باز با مشکلی دیگر مواجه می‌شویم و آن مسأله تحول آوایی است. به این ترتیب که اگر صورت ضعیف این مشتقات را در نظر بگیریم هر دو شکل *drma-** و *drman-** با توجه به اینکه واج *r* پس از واج‌های غیر لبی در ایرانی میانه غربی به *ir* بدل می‌شود، قاعدتاً در ایرانی میانه غربی باید به *dirm* تحول یابد، طبیعتاً شکل اخیر نیز در فارسی نو بدل به «درم» (به سکون حرف دوم) می‌شود، نه *دَرَم*؛ اما اگر صورت متوسط این مشتقات مورد توجه قرار گیرد، در آن صورت گونه‌های *darman-** و *darma-** در ایرانی میانه غربی و فارسی نو تنها می‌تواند به صورت *darm* ظاهر شود. به این ترتیب جمیع موارد مذکور نشان می‌دهد که احتمال وجود واژه‌ای به صورت «دَرَم» به معنی «کارد، چاقو» در زبان فارسی و اشتقاق آن از ریشه *dar-* در ایرانی باستان تقریباً متفی است.

حال به بررسی مورد سوم، یعنی کاربرد واژه «درم» در سمک عیار و تحفه الغرائب می‌پردازیم. شایان ذکر است که در نمونه‌های مذکور از سمک عیار، گرچه کوچک‌ترین قرینه ای دال بر استعمال واژه درم در معنی «کارد، چاقو» به چشم نمی‌خورد، اما انکار نمی‌توان کرد که در شاهد منقول از تحفه الغرائب کاربرد واژه مورد بحث در چنین مفهومی چندان دور از ذهن نمی‌نماید، برای روشن شدن مطلب بهتر است بار دیگر عبارت عبارت *تحفه الغرائب* (ص ۱۹۵) مورد توجه قرار گیرد، عبارت مورد نظر چنین است: «بوم را بگیری و به درم تیز کرده بکُشی، یک چشمش باز ماند و یکی فراز شود...» به دنبال این مطلب، مؤلف کتاب اضافه می‌کند که «اگر کسی دو انگشتی بسازد و هر دو دیده وی را بدر کند و در زیر نگین انگشتی نهد، چون خواهد که خواب کند، آن انگشتی که چشم فراز کرده در زیر او بُود، در انگشت

کند، او را زود خواب ببرد، و چون خواهد که خواب نکند، آن انگشتری چشم باز کرده بنهد، او را خواب نبرد». گذشته از این مورد، من در تحفه الغرائب عبارت دیگری یافته‌ام که کاربرد درم در آن مشابه موردی است که دکتر امیدسالار برای اثبات عقیده خود در باره مدلول واژه مورد بحث، بدان استناد کرده‌اند. مؤلف کتاب تحفه الغرائب در بیان خاصیت خون پرنده‌ای با نام باکوابه (؟) آورده است: «اگر کسی بچه باکوابه بگیرد چشم باز ناکرده و به درمی گلوی او ببرد و خون او را در طعامی کند و به خورد کسی دهد، اندیشه این کس در دل او افتد» (محمدبن یعقوب الحاسب، ۱۳۷۱: ۱۹۱). درست است که کاربرد واژه درم در هر دو عبارت به گونه‌ای است که استنباط شیئی برنده را از آن کاملاً محتمل می‌کند، اما دو نکته مهم در این عبارات نهفته است که می‌تواند راهگشای ما در تبیین مفهوم و مدلول واژه درم باشد:

نخست این که مضمون و محتوای هر دو عبارت صراحتاً نشان می‌دهد، مؤلف در هر دو مورد به گزارش نوعی جادو در باورهای عامیانه عصر خود پرداخته، بنابراین کاملاً منطقی خواهد بود، هرگاه تصور کنیم که قتل این پرندگان نیز به طریقی نامعمول و با ابزارهایی که کاربرد جادویی داشته‌اند، به عمل می‌آمده‌است. خوشبختانه احتمال اخیر را گزارشی تأیید می‌کند که در جای دیگری از *تحفه الغرائب* (همان: ۱۹۱) درباره مرغ کیتوم آمده که مؤلف کتاب آن را مرغ شب آویز (نوعی بوم/ جغد) دانسته‌است: «اگر وی [کیتوم] را به تیغی که از شبه ساخته باشند، بکشند و خونسش به کسی دهند که بدخوی بُوَد، آن بدخویی از وی ببرد». مشابه همین روایت را جُبیش بن ابراهیم تفسیری در کتاب *بیان الصناعات* (ص ۳۵۸) باز درباره مرغ کتوم یا شب آویز گزارش کرده‌است: «اگر وی (= کتوم) را به تیغی از شبه بکشند و خونسش را به کسی دهند که معرَبَد و بی ادب بُوَد، ساکن شود و هرگز عربده نکند». در پنداشت جادویی نهفته در این دو روایت و ماهیت ابزاری که برای کشتن مرغ شب آویز توصیه شده‌است، نمی‌توان تردید کرد. این ابزار نه کارد است، نه چاقو و نه آلتی از این دست، بلکه سنگ شبه است که در باورهای عامیانه خاصیت جادویی دارد و چنانکه هر دو روایت مذکور نشان می‌دهد، قدما آن را تیز می‌کردند، از آن تیغ می‌ساختند و در موارد خاصی آن را به کار می‌بردند.

نکته مهم دیگر در تعریف «درم»، کاربرد ترکیب وصفی «درم تیزکرده» در تحفه الغرائب (همان، ۱۹۵) است. هرگاه تصور کنیم که واژه درم در عبارت «بوم را بگیری و به درم تیزکرده بگشی...» واقعاً در معنی «کارد یا چاقو» استعمال شده است، اطلاق صفت «تیزکرده» بدان کاملاً غریب و نامعمول می‌نماید، چه صفت معمول در توصیف ابزار بُرنده‌ای چون کارد، چاقو، شمشیر و خنجر در زبان فارسی، صفت بسیط «تیز» است، نه «تیزکرده»، و تا آن‌جا که نگارنده می‌داند. در متون فارسی چنین صفتی در مورد هیچ‌یک از این آلات استعمال نشده است. بنابراین انتظار می‌رفت در عبارت مورد بحث هم، مؤلف به جای ترکیب ناآشنای «درم تیزکرده»، در قیاس با «کارد تیز» (که خود مؤلف در صفحه ۷۳ کتابش آن را به کار برده است)، از ترکیب وصفی معمول «درم تیز» استفاده کند. به گمان من این قراین نشان می‌دهد که «درم» ابزاری برای بریدن از نوع کارد و چاقو نبوده، بلکه مدلول آن همان واحد پول نقره یا مسکوک سیمین بوده که قدما آن را به منظور خاص و به قصد جادو تیز می‌کردند و درست به همین لحاظ است که در عبارت مورد بحث با صفت «تیزکرده» استعمال شده است. از سوی دیگر بعید به نظر می‌رسد که لغت «دَرَم» در معنی «کارد، چاقو» علیرغم کاربردش در متن‌هایی چون شاهنامه فردوسی، سمک عیار، تحفه الغرائب، از دید لغت نویسان پنهان بماند، ولی لغت «دَرنه» در معنی «شمشیر و تیغ آبدار» اگر چه شاهدهی در متون ندارد، در برهان قاطع، فرهنگ جهانگیری و مآلاً در لغتنامه دهخدا ضبط شود. اگر چنین لغتی در زبان فارسی وجود می‌داشت و فردوسی هم در شاهنامه آن را به کار می‌برد، قطعاً اسدی طوسی در لغت فرس، یا دست کم یکی از لغت نویسان بعدی، به لحاظ معنی غریب و ناآشنای واژه، بدان اشاره می‌کردند.

جمع موارد مذکور ظاهراً حاکی از آن است که در زبان فارسی واژه‌ای به صورت «دَرَم» در معنی «کارد» وجود نداشته و فردوسی هم در ترکیب «تیغ درم» از آن چنین معنایی را اراده نکرده است. واژه درم در ترکیب مورد بحث هر کجا که مشبه‌به بینی واقع شده، به احتمال قریب به یقین در همان معنی اصلی خود، یعنی «مسکوک سیمین» استعمال شده است، منتهی باید در نظر داشت که وجه شبه در این مورد به اقوی احتمال باریکی و نازکی و سفیدی بوده-

است. در مورد مفهوم «تیغِ درم» یک احتمال دیگر هم می‌توان داد، گرچه قدری دور از ذهن می‌نماید، ولی طرح آن خالی از فایده به نظر نمی‌رسد؛ آن احتمال این است که شاید فردوسی درم را به علاقه جنسیت، مجازاً در معنی «سیم و نقره» به کار برده باشد، در این صورت ترکیب تیغِ درم را می‌توان ترکیب اضافی بیان جنس (قس. کاسه مس) تلقی و «تیغی از نقره» معنی کرد؛ بر اساس این تصور «تیغِ درم» را می‌توان با «تیغی از سیم» در بیت زیر از نظامی گنجوی (خسرو و شیرین، ۱۳۱۳: ۵۱) مقایسه کرد:

تو گویی بینیش تیغیست از سیم که کرد آن تیغ سیبی را به دو نیم

تا اینجا کوشیدیم تا مدلول «درم» در ترکیب تیغِ درم را روشن کنیم و نشان دهیم که در شاهنامه، سمک عیار و حتی در تحفه العرائب واژه درم در معنی اصلی خود، یعنی مسکوک سیمین استعمال شده است و احتمال وجود واژه‌ای به صورت درم در معنی کارد و چاقو در زبان فارسی هیچ پشتوانه‌ای ندارد. حال باید دید که آیا ترکیب «سیمین قلم» در بیت

دو نرگس دژم و دو ابرو به خم ستون دو ابرو چو سیمین قلم

چنان که آقای دکتر امیدسالار (۱۳۸۲: ۱۲۹) پیشنهاد کرده‌اند، واقعاً گشته «تیغِ قلم» و ترکیب اخیر نیز تصحیف «تیغِ درم» است؟ حقیقت این است که قراین موجود این احتمال را تأیید نمی‌کند. حدس آقای امید سالار در باره این که «میخِ درم» در شاهنامه هر کجا که مشبه به بینی واقع شده، تصحیف «تیغِ درم» است، کاملاً پذیرفتنی است، اما این احتمال ایشان که «تیغِ درم» ابتدا به «تیغِ قلم» (= قلمتراش؟) گشتگی یافته و بعدها گروهی از کتاب باسوادتر «تیغِ قلم» را به کلی مسخ و ساده کرده، به «سیمین قلم» گردانده‌اند، دشوار می‌نماید. اگر همه نسخه‌های کهن و معتبر شاهنامه در این بیت، ضبط «تیغِ درم» و گونه‌های نزدیک به آن را نگهداشته بودند و «سیمین قلم» فقط در نسخه‌های متأخر آمده بود و غیر از این دو بیت هم شاهدی از شاهنامه یا دیگر متون نزدیک به زمان فردوسی یافت نمی‌شد، در آن صورت، وقوع چنین تحریفی را می‌شد کاملاً محتمل انگاشت؛ اما چنانکه پیشتر یادآوری شد، اقدام نسخ شاهنامه، یعنی

دستنویس فلورانس و نیز سه دستنویس معتبر دیگر (= لنینگراد، پاریس و برلین) در این بیت، ضبط «سیمین قلم» را حفظ و ابقا کرده‌اند و در بیت مربوط به توصیف بینی سودابه، یعنی در بیت

دو یاقوت خندان، دو نرگس دژم ستون دو ابرو چو سیمین قلم

از مجموع پانزده دستنویس اساس طبع دفتر دوم، چهارده دستنویس، در ضبط «سیمین قلم» اتفاق دارند و فقط دستنویس دوم دارالکتب قاهره، مورخ به ۷۹۶، آن را «تیغ درم» ضبط کرده است. از سوی دیگر ترکیب سیمین قلم در شاهنامه فردوسی (۲/۱۹۵/۴۵۶)، یکبار هم در توصیف انگشتان رودابه استعمال شده است که هر پانزده دستنویس در ضبط آن با هم متفق هستند:

ده انگشت برسان سیمین قلم برو کرده از غالیه صد رقم

گرچه در این بیت «سیمین قلم» مشبه به انگشتان است، ولی انکار نمی توان کرد که وجه شبه در هر سه بیت یکی است و آن عبارت است از همانندی انگشتان رودابه در بیت اخیر و همانندی بینی رودابه و سودابه در دو بیت پیشین، در ظرافت و باریکی و سیمگون بودن به قلمی سیمین. خارج از حوزه شاهنامه، ترکیب سیمین قلم در داستان یوسف و زلیخا (۱۳۶۹: ۱۶۵/ بیت ۳۰۸۱) نیز مشبه به بینی واقع شده است:

یکی بینی ای همچو سیمین قلم یکی پشت او همچو تیغ دودم (؟)

به نظر می رسد که اگر استقصای کامل در متون فارسی به عمل آید، شواهد بیشتری از متون نظم و نثر به دست خواهد آمد. حتی همین شواهد اندک نیز به گمان من از چنان پایه‌های محکم و استواری برخوردارند که بتوان بر اساس آنها اصالت ترکیب سیمین قلم را در شاهنامه فردوسی تأیید کرد. خلاصه کلام این که در بیت

دو نرگس دژم و دو ابرو به خم ستون دو ابرو چو سیمین قلم

ترکیب سیمین قلم، تصحیف «تیغ درم» نیست، بلکه ترکیبی اصیل و یقیناً از خود فردوسی است، چنانکه «تیغ درم» جزء ترکیبات اصیل شاهنامه است.

کتابنامه

- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۷). *ماده‌های فعل‌های فارسی دری*. تهران: ققنوس.
- امیدسالار، محمود. (۱۳۸۱). *جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی*. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- جُبیش بن ابراهیم تغلیسی. (۱۳۳۶). *بیان الصناعات*. به کوشش ایرج افشار. تهران: فرهنگ ایران زمین. ج ۵.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۶۶). «چهل و یک نکته در ابیات شاهنامه». *نامواره دکتر محمود افشار*. به کوشش ایرج افشار با همکاری کریم اصفهانیان. تهران.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه دهخدا*. چاپ دوم از دوره جدید. تهران: دانشگاه تهران.
- رواقی، علی. (۱۳۵۵). *واژه‌های ناشناخته در شاهنامه*. دفتر دوم. تهران: بنیاد شاهنامه فردوسی.
- فرامرزی بن خداداد بن عبدالله الکاتب الارجانی. (۱۳۵۶). *سمک عیار*. تصحیح پرویز ناتل خانلری. ج ۱ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. ج ۲. تهران: آگاه. (۱۳۶۳).
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (۱۹۶۳). *شاهنامه*. تحت نظر ی. ا. برتلس. مسکو. ج ۱. ج ۹. (۱۹۷۱).
- _____ (۱۳۵۱). *شاهنامه*. به کوشش رستم علی یف و محمد نوری عثمانف. تهران: کتابخانه پهلوی.
- _____ (۱۳۶۳). *شاهنامه*. به کوشش ژول مول. تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- محمد بن ایوب الحاسب. (۱۳۷۱). *تحفه الغرائب*. به کوشش جلال متینی. تهران: معین.
- محمد حسین بن خلف تبریزی. (۱۳۶۱). *برهان قاطع*. به اهتمام محمد معین. تهران: امیرکبیر.
- منصوری، یدالله. (۱۳۸۴). *بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی*. فرهنگستان زبان و ادب فارسی. تهران: نشر آثار.
- میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن انجو شیرازی. (۱۳۵۱). *فرهنگ جهانگیری*. ویراسته رحیم عقیقی. مشهد: دانشگاه مشهد.
- نظامی گنجوی، یاس بن یوسف. (۱۳۱۳). *خسرو و شیرین*. به کوشش وحید دستگردی. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- یوسف و زلیخا. (منسوب به فردوسی). (۱۳۶۹). به کوشش حسین محمدزاده صدیق. تهران: آفرینش.

- Bartholomae, Ch. (1904). *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg, (rep. Berlin 1979).
- Bailey, H.W. (1979). *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge.
- Beekes, Robert, S.P. (1995). *Comparative Indo-European Linguistics*, Amsterdam.
- Cheung, J. (2007). *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Leiden.
- Grassmann, H. (1964) *Wörterbuch zum Rig-Veda*, Wiesbaden.
- Malandra, W.W. (1973). A Glossary of Terms for Weapons and Armor in Old Iranian, *IJJ*, 15, pp. 264-289.
- Mayrhofer, M. (1963). *Kurzgefaßtes etymologisches Wörterbuch des Altindisches*, vol. 2, Heidelberg.
- Pokorny, J. (1959). *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch*, Bern.